

خاورمیانه؛ چالش اصلی دولت احتمالی هیلاری کلinton

میراث «جنگ بد» برای خانم رئیس

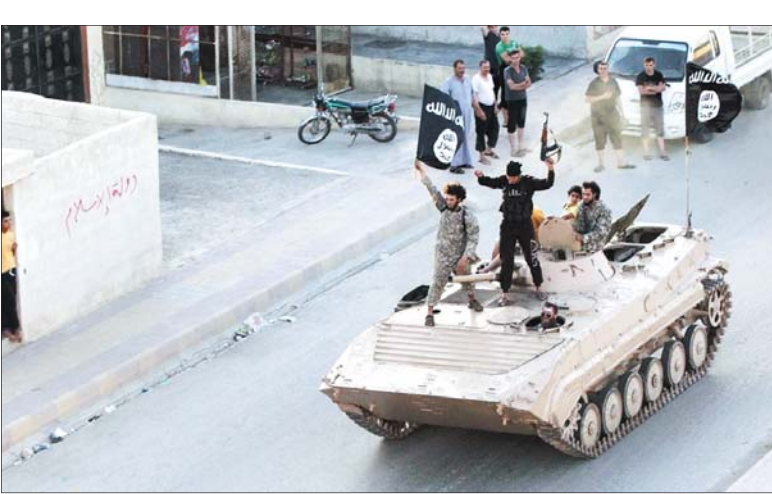


عکس: AP

را بیشتر کند. در بهترین حالت، این گروه‌های شورش‌جایی روبه‌روی هم قرار خواهند گرفت و در بدترین حالت، (همان‌طور که یک مقام آمریکایی به واشنگتن‌پست گفته)، این گروه‌ها هم‌کاری از پیش نخواهند برد و در نهایت تحت سلطه گروه‌های تروریستی درخواهند آمد. درهمین‌حال، هیلاری کلinton پیشنهاد ایجاد منطقه پرواز ممنوع را در شمال مطرح کرده که می‌تواند به پناهگاه امن آوارگان سوری تبدیل شود. برای آمریکایی‌های خسته از جنگی که صدها هزار قربانی و میلیون‌ها آواره داشته، چنین پیشنهادی جذابیت خاصی دارد. بالاخره ایالات متحده طرحی را پیشنهاد داده که قرار است به تقویت صلح در خاورمیانه کمک کند. اما ایجاد این منطقه پرواز ممنوع، آن‌طور که کلinton خود اعتراف کرده، اصلا هم راه‌حل صلح‌طلبانه‌ای نیست. این رویکرد باعث کشته‌شدن سوری‌های بیشتری خواهد شد و ایالات متحده و ناتو را مجبور خواهد کرد اقدامات نظامی خود را تشدید کنند. در این شرایط زمانی که جنگنده‌های آمریکایی بمب‌افکن‌های روسی را سرنگون کنند، احتمالا جنگ جهانی سوم آغاز خواهد شد. گزینه سوم می‌تواند تمرکز «کمتر بر اسد» و «بیشتر بر داعش» باشد؛ رویکردی که دولت اوباما به آن تمایل داشته است. اما این طرح هم مشکلات خودش را دارد. گرچه واشنگتن بر نقش نیروهای عراقی در آزادسازی موصل تأکید کرده، اما باز هم علاوه بر حملات هوایی ایالات متحده، حدود پنج هزار نیروی آمریکایی در مبارزه با داعش حضور دارند. آزادسازی موصل در صورت موفقیت عملیات، چند ماه طول خواهد کشید. از طرف دیگر، با توجه به تهدیدهای تروریستی داشی می‌توان گفت مبارزه با داعش عملیاتی نیست که بتوان یک لحظه تاریخی را برای پایان‌دادن به آن تعیین کرد. واقعیت این است که دونالد ترامپ همین‌حالا هم به تاریخ پیوسته است، اما چالش به‌مراتب پیچیده‌تری که در انتظار هیلاری کلinton است، تعیین سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه است.

منبع: لوب‌لاک

خاورمیانه از زاویه انتخابات آمریکا



همین سیاست برای سرنگونی نظام حاکم بر این کشور بودند. این لیبرال‌ها نیز مانند نوحافظه‌کاران بودند و در دوران بیل کلinton، ما شاهد تحرک بیشتری در منطقه خاورمیانه و خارج از آمریکا بودیم. این در حالی است که ترامپ بیشتر تمایل به انزواي سیاسی دارد؛ به نظر او ایالات متحده آمریکا هزینه زیادی را برای کشتی‌رانی و تأمین خط ارسال نفت از خاورمیانه به آسیا و اروپا می‌دهد. به گفته او، مصرف‌کنندگان نفت هرچند از این کالا استفاده می‌کنند و آمریکا را به عنوان پلیس جهان قبول دارند، اما حاضر نیستند در این راه هزینه کنند. هر دو نامزد فعلی در نحوه مقابله با داعش نیز اختلاف نظرهای جدی دارند زیرا ترامپ در یکی از موضوع‌گیری‌های خود گفته است باید ۲۰ تا ۳۰ هزار سرباز فرستاد تا کار داعش را یکسره کند. به گفته او، البته برای انجام این کار باید متحدان واشنگتن نیز هزینه جنگ را متقبل شوند. به نظر کلinton اما ایالات متحده آمریکا باید رهبری حمله علیه داعش را برعهده داشته باشد. او با ارسال نیروهای زمینی به عراق یا سوریه



زمانی که باراک اوباما سال ۲۰۰۸ کارزار انتخابات ریاست‌جمهوری را آغاز کرد، تصور عموم چنین بود که او قرار است ارتش ایالات متحده را از جنگ نفس‌گیر عراق (بخوانید جنگ بد) و افغانستان (جنگ خوب) دور کند. این تعهد به ره‌کردن ارتش از قید تعهداتش در عراق و افغانستان پس از نتایج ناموفق تغییر رژیم‌های سیاسی در این دو کشور، از اوباما به طور اغراق آمیزی یک «کاندیدای صلح» ساخت. حالا هشت سال به جلو بیاایند و به تاریخ گوش کنید. امروز، دولت اوباما تمایل کمی دارد که منابع بیشتری را برای تغییر رژیم سوریه صرف کند و بیشتر قصد دارد با داعش در موصل و رقه مقابله کند. بار دیگر آنچه توجه‌ها را به خود جلب می‌کند، تقابل یک «جنگ خوب» در برابر یک «جنگ بد» است. درهمین‌حال، کاندیدایی که در سال ۲۰۰۸ باراک اوباما را بسیار ساده‌لوح و بیش از اندازه صلح‌طلب خوانده بود، آماده است این‌بار در انتخابات ۲۰۱۶ جای او را در کاخ سفید بگیرد. هیلاری کلinton بار دیگر موضعی قاطعانه‌تر (و شاید جنگ‌طلبانه‌تر) از اوباما را انتخاب کرده است. او این‌بار نظر موافق بخش عظیمی از نخبگان سیاست خارجی را با خود دارد. نخبگان سیاست خارجی دمدمی مزاج و فراموش‌کار هستند. آنان همین چند سال پیش بود که آشکارا از پایان دوران زمامداری جورج بوش و آمدن اوبامایی با مواضع ملایم‌تر، ابراز خرسندی می‌کردند. اما سیاست قاطعانه‌تر کلinton دقیقاً چیست؟ حالا که تهدید جدی آخرالزمانی دونالد ترامپ کمتر شده است، بیاایند به فاجع کمترمخرب دولت کلinton هم نگاهی داشته باشیم. در دولت کلinton این احتمال وجود دارد که شاهد فاجعه «لیبی ۲» یا

جهان

یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۹۵ • سال چهاردهم • شماره ۲۷۲۲ • ۹

شرق روزنامه

یادداشت

تردید در عقلانیت سیاست خارجی ایالات متحده



مفهوم عقلانیت مانند سایر مفاهیم علوم انسانی و اجتماعی معانی متعددی را از خلال تفسیرهای مختلف، جذب خود کرده است. اما تردید کمی وجود دارد که این مفهوم در زمانه‌ای در ذهن اندیشه‌ورزان سیاسی و اجتماعی اولویت حضور یافت که از آن به مدرنیته یاد می‌کنند. دوره‌ای که عقل آدمی در مرکز حل مصائب و مشکلات آدمیان، منزلت ویژه‌ای یافت و رفتار سازگار با عقلانیت مورد مدح و ستایش فراوان قرار گرفت، جنگ‌های ۳۰ ساله در اروپا و انعقاد قرارداد وستفالی منجر به ایجاد دولت‌های سرزمینی شد که نتیجه آن طرح موضوع دوگانگی سیاست داخلی و سیاست خارجی بود. اینکه یک دولت سرزمینی در سیاست خارجی بر چه اساس و پایه‌ای رفتار کند، موضوع تأمل و اندیشه قرار گرفت. برخی استدلال کردند سیاست خارجی موفق باید بر پایه عقلانیت استوار باشد. اما اینکه سیاست خارجی مبتنی بر عقلانیت چیست؟ محل بحث و مناقشه عالمان سیاست بین‌الملل بوده است.

همچنین اتفاق نظر نسبی وجود دارد که یک سیاست خارجی زمانی عقلانی است که دولت‌مردان آن شناخت کافی از محیط خارجی داشته باشند. دورنمای بقا و امنیت را به حد اعلا برساند، ترجیحات دولت‌های دیگر را شناسایی کند، از آثار رفتار خود بر سایر دولت‌ها و از پیامد رفتار دولت‌های دیگر بر استراتژی سیاست خارجی خود آگاهی کافی داشته باشند. در برابر انتخاب گزینه‌های مختلف سیاست خارجی، گزینه‌ای را انتخاب کند که سود آن بر هزینه آن غلبه کند و نهایت اینکه آثار فوری و بلندمدت را هم در نظر بگیرد.

اما مواقعی پیش می‌آید که دولت‌ها به دلیل اطلاعات نادرست، در محاسبه عقلانی خود از محیط بین‌المللی و بازیگران آن، اشتباه می‌کنند. (جان میرشایمر) «جفری ویت‌کرافت»، روزنامه‌نگار و نویسنده انگلیسی در وب‌سایت نشریه «نشنال اینترست» در دومین مقاله از سلسله مقالات مربوط به «آینده برتری ایالات متحده»، عقلانی‌بودن سیاست خارجی آمریکا را مورد بحث قرار داده است. او دورنمای بین‌المللی سیاست خارجی ایالات متحده را چندان روشن نمی‌بیند.

به نظر او هرچند «باراک اوباما» برای جلب رضایت منتقدانش از سوی حامیان متوقّعش با چالش مواجه است، اما سال‌های گذشته در سیاست خارجی او موفقیت‌هایی به ثبت رسید.

بنابراین، ویت کرافت این پرسش را مطرح می‌کند که آیا زمان آن رسیده که درباره عقلانی‌بودن سیاست خارجی اوباما سؤال کنیم؟ ایالات متحده به‌سرفتهای بسیاری را در سیاست خارجی تجربه کرده است. طرح روابط نو روسیه تحقق پیدا نکرده است و چین از لحاظ نظامی و اقتصادی در سال‌های اخیر از ایالات متحده پیشی گرفته است.

کرافت تأسف خود را از خط مشی کشور خود، بریتانیا، نمی‌تواند پنهان کند؛ کشوری که با فرارندوم ناخبردانه و بهیوده «برگزیت» شوک بزرگی را به واشنگتن وارد کرد و باعث کناره‌گیری دیوید کامرون از نخست‌وزیری شد. او می‌گوید حزب دست‌راستی محافظه‌کار انگلستان در همان موقعی که با ولع تمام به دنبال برگزیت بود، ملت‌مانه چشم به ایالات متحده دوخته بود. آنها حتی حاضرند منافع بریتانیا را به منافع آمریکا کره بزنند اما آنها نمی‌دانند که کاخ سفید می‌خواهد بریتانیا در اتحادیه اروپا بماند.

بریتانیا می‌تواند صدای آمریکا در اتحادیه اروپا باشد؛ یعنی به عنوان «اسب تروای» نفوذ ایالات متحده در اروپا عمل کند. به نظر کرافت در خاورمیانه عقلانیت سیاست خارجی ایالات متحده به‌ویژه در قبال ترکیه بیشتر محل تردید است. ترکیه که مدت‌ها در مرکز استراتژی ژئوپلیتیک آمریکا قرار داشت، اکنون مسیر خود را از واشنگتن و غرب کج کرده است.

کرافت استراتژی اشاعه دموکراسی در خاورمیانه را به چالش می‌کشد؛ کشوری که نتوانستد تنش‌کش کند و نه محبوبیت‌های در کشورهای عربی وجود دارد که آنها را به سمت نهادهای دموکراتیک رهنمون می‌کند. اما تجربه عراق آزمون این فرضیه را با ناکامی مواجه کرده است. این استراتژی برای عراق نتیجه‌ای جز ویرانی نداشت.

به نظر کرافت حتی اگر فرض را بر استقرار نهادهای دموکراتیک در خاورمیانه بگیریم، نتایج انتخابات در کشورهای این منطقه برای ایالات متحده چندان مطبوع نبوده است. کرافت که خود یک انگلیسی است، نقل‌قول‌هایی را از دو آمریکایی برجسته به نام‌های «آرون دیوید میلر» و «فلیپ کاردون» ذکر می‌کند تا بر مدعیات خود در نقد سیاست خارجی آمریکا صحه بگذارد.

به نظر میلر آسیب‌پذیری آمریکایی‌ها در خاورمیانه بود؛ استفاده‌ای که آمریکایی‌ها نه می‌توانستند تنش‌کش کنند و نه محبوبیت و احترامی در آنجا داشتند. گاردون نیز معتقد است آمریکا در عراق مداخله و آن کشور را اشغال کرد اما نتیجه‌ای جز مصیبت و فلاکت نداشت. همچنین در لیبی مداخله کرد اما آن کشور را اشغال نکرد، اما بازهم نتیجه‌ای جز مصیبت و فلاکت نداشت.

در سوریه نه مداخله کرد و نه آن کشور را اشغال، اما در آنجا نیز نتیجه‌ای جز مصیبت و فلاکت حاصل نگشت. بنابراین، کرافت نتیجه می‌گیرد که واشنگتن در خاورمیانه نه روش خوبی و نه گزینه مطلوب و نه نتایجی پذیرفتنی داشت. اگر مداخله یک‌جانبه‌گرایانه در حکومت قبلی ایالات متحده را به عنوان یک ناکامی کلی تلقی کنیم و خط‌مشی‌های دولت اوباما را در چارچوب موفقیت محدود در نظر بگیریم، اساساً آیا حق داریم که ادعا کنیم سیاست خارجی ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی موفقیت زیادی به دست نیاورده است.

نگاه

ناسیونالیسم موهوم

«دونالد ترامپ»، کاندیدای جمهوری‌خواه ایالات متحده آمریکا، از روز نخست اعلام نامزدی‌اش بر تحقیر آمریکا در جهان در دوره «باراک اوباما» و حتی «جورج بوش»، رئیس‌جمهوری پیشین هم‌حزبی‌اش، تأکید کرد و مدعی است این دو باعث تنزل بیش از حد جایگاه جهانی آمریکا شده‌اند. شعار مبارزات انتخاباتی‌اش یعنی «آمریکا را دوباره بزرگ بسازیم» حاکی از نوعی نوستالژی و بازگشت به گذشته افتخارآمیز را تداعی می‌کند که بسیاری از صاحب‌نظران در وجود چنین گذشته‌ای تردید دارند و اینکه منظور او چه گذشته و کدام گذشته است؟

ترامپ با وجود این، روی نوعی تعصب نژادی و ملی‌گرایی تأکید می‌کند که در کانون اصلی آن نژاد سفید قرار دارد. ضمن اینکه تبعیض نژادی ریشه‌دار و نسبتاً ساختاری در آمریکا علیه غیرسفیدپوستان و به‌ویژه سیاهان، ناسیونالیسم ترامپ را به‌شدت زیر سؤال می‌برد و آن را به نژادپرستی نزدیک می‌کند که مورد تنفر جهانی است و با به‌اصطلاح ارزش‌های آمریکایی مغایرت دارد. ازاین‌رو، ملی‌گرایی متعصبانه ترامپ‌ها خاله تبدیل به یک پدیده موهوم و خیالی می‌شود که می‌توان از آن به ناسیونالیسم رمانتیک یاد کرد. اصولاً در یک جامعه چندملیتی و چندفرهنگی امکان شکل‌گیری ناسیونالیسم به شکل قرن نوزدهم در اروپای باختری وجود ندارد و معلوم نیست ترامپ چه نوع ناسیونالیسم را مدنظر دارد که باعث ایجاد تفرقه و چالش‌های هویتی در درون جامعه آمریکا نشود. آنچه دونالد ترامپ در برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و داخلی و حتی سیاست خارجی از آن صحبت می‌کند، بیش و بیش از آنکه عقلانیت و خردورزی باشد، محاسبه‌گری اقتصادی و تجاری است که او از آن به‌عنوان مبادله و معامله یاد می‌کند و خود را یک معامله‌گر یا تاجر می‌داند تا یک سیاست‌مدار.

محاسبه‌گری یا منفعت‌جویی کاسب‌کارانه مفهومی است که از تجربه شخصی او در حوزه ساختمان‌سازی و اصطلاحاً خریدوفروش ملک و مستغلات به دست آمده و درواقع، نوعی محاسبه‌گری سود و زیان است که با مفهوم عقلانیت در اجتماع و سیاست فاصله بسیار زیادی دارد. همان‌طور که مفهوم عقل از عقلانیت فاصله دارد، محاسبه‌گری نیز نوعی منفعت‌طلبی خاصی است تا سیاست‌گذاری اجتماعی که به منافع جمع و گاه جامعه بین‌المللی توجه می‌کند. بنابراین تفکرات ترامپ از این‌جهت نیز با مرام حزب جمهوری‌خواه و متفکران استراتژیک‌گرای آن فاصله زیادی دارد. ترامپسم نه‌فقط پدیده‌ای نوظهور در حزب جمهوری‌خواه آمریکا به شمار می‌رود که باعث شده است بحران رهبری و هویت در این حزب را تشدیدکند، بلکه نوعی پدیده نوین در سیاست داخلی آمریکا به شمار می‌رود که چنانچه به قدرت برسد، در مرحله بعدی در عرصه سیاست جهانی نیز دارای عواقب و پیامدهای گسترده و تأثیرگذاری خواهد بود که ممکن است نظام بین‌الملل را دچار دگرگونی ساختاری کند. ازاین‌رو شاید اغراق نباشد اگر بگویم ترامپسم نوعاً راست‌گرای نوین در آمریکاست که هنوز نیازمند مطالعه و بررسی بیشتری است تا ضمن کنکاش در ابعاد و زوایای مختلف آن به پیامدهای احتمالی آن در عرصه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی توجه شود.